اردوگاه

پریمو لوی و چیزهایی برای روایت نشدن

منطقه خاکستری اردوگاه

پویا رفویی

پریمو لوی، نویسنده ایتالیایی، یکی از بازماندگان اردوگاه‌های تمرکزی آلمان نازی، در کتابش با عنوان غرق‌شدگان و نجات‌یافتگان، به تفصیل و در وضعیت‌های مختلف سعی در توضیح این نکته دارد که اکثر نجات‌یافتگان تمایلی به یادآوری آنچه بر آنها گذشته ندارند. آنها مدام سعی می‌کنند به معدود خاطره‌های شیرین و مضحکه‌بازی‌ها و اتفاقاتی خلاف جریان عادی اداره اردوگاه‌ها اشاره کنند. عملاً همه بلاهایی که سرشان آمده را به فراموشی سپرده‌اند و از این رو از چشم پریمو لوی، این تجربه قابل بازگویی نیست. از سوی دیگر، پس از مدتی که منطق ترس و مرگ غلبه می‌کند، میان ساکنان این اردوگاه‌ها، رقابتی برای بقا آغاز می‌شود. با تقدم دیگری در مرگ، موعد و نوبت سایرین به تاخیر می‌افتد. پریمو لوی مکرراً تاکید می‌کند و می‌گوید این تجربه، قابل روایت نیست و فقط همه بازماندگان تا پایان عمر آن را با خود حمل می‌کنند. علاوه بر این، هیچ یک از بازماندگان، نمی‌توانند بر آنچه تجربه کرده‌اند، شهادت بدهند. لوی می‌گوید بازمانده با شاهد متفاوت است. در آن شرایط هیچ کس نمی‌توانست شاهد هیچ چیز باشد. زنده‌ها شاهد مرگ و احتضار مرده‌ها نیستند. به عبارتی، هر کس به جای دیگری می‌میرد. اما نکته درخور توجه در غرق‌شدگان و نجات‌یافتگان، تلاش پریمو لوی برای تعمیم این وضعیت به صورت استعاره‌ای برای کل ادبیات است.

ادبیات عبارت از آن چیزی است که نمی‌توان روایتش کرد. مطلبی است که در ذهن مانده ولی در حافظه وجود ندارد. پریمو لوی بر این پارادوکس هم مدام تاکید می‌کند. زنده ماندن تنها اصل حاکم بر نظم اردوگاه بوده و آن چیزهایی که از حافظه نقل می‌شوند هیچ کدام قابل اعتماد نیستند. دست بر قضا، اینها بازگو می‌شوند تا به طور کاذب حفره‌ای که در ذهن نجات‌یافتگان

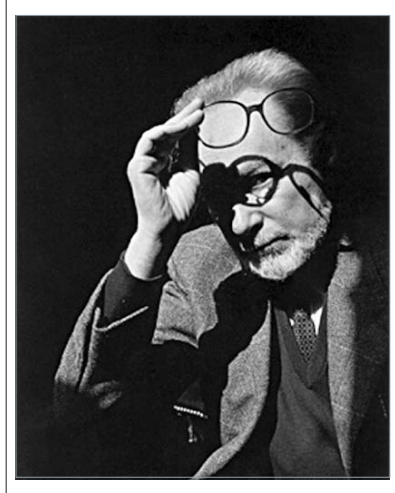

خارخار می‌کند، به شیوه‌ای جعلی پر کنند. داستان از این بابت درست نقطه مقابل روایت قرار می‌گیرد و دیگر نمی‌توان به ارائه نظرات شخصی و تفاسیری بر مبنای افق دیدهای مختلف پرداخت. پریمو لوی می‌گوید این نگره محافظه‌کارانه که هر کس بر اساس توانایی ذهنی و پیشداوری‌های خود، متنی را می‌خواند و در ادامه تفسیر خاص خود را ارائه می‌دهد، غیرقابل تحمل و حتی کشنده است. تکیه‌گاه این نظریه‌ها، تاکید بر اموری مثل نسبی بودن حقیقت و آزادی افراد در تجربه متن‌ها است. به قول پریمو لوی، توهم و خیال باطل این مخاطبان، در گرو افزایش تعداد کمی مخاطبان و در نتیجه آن افزایش تفسیرها است. اما داستانی که از تجربه او برمی‌خیزد، شکافی مهیب میان غرق‌شدگان و نجات‌یافتگان ایجاد کرده. هر چه بیشتر گفته می‌شود، این خلأ بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود.

پریمو لوی شیمیدان بود و با شروع جنگ به گروه مقاومت پیوست. پس از مدتی دستگیر شد. در اردوگاه‌هایی که در آنها اقامت داشت، خود را به تمامی در اختیار صنایع آلمان قرار داد و از تخصص خود به نفع دشمنش استفاده کرد. او با صراحت چنین توضیح می‌دهد که در غیر این صورت، او نیز به جمع غرق‌شده‌ها می‌پیوست. مهم‌تر از همه اینکه پس از آزادی و خروج از اردوگاه هیچ فضیلتی از چنین تجربه‌ای حاصل نمی‌شود و همه بازماندگان در قراردادی ناگفته و نانوشته سعی می‌کنند در این باره هیچ حرفی نزنند.

اغلب روایت‌هایی که از اردوگاه‌های آلمان نازی بازگو می‌شود، به زعم لوی، تابع مد روز یعنی محکوم کردن وحشت و هراس راه‌حل‌های فاشیستی و نازیستی برای زندگی است. اما لوی تعریف متفاوتی از اردوگاه ارائه می‌دهد: اردوگاه جایی است که ما از انسان بودن خود شرمسار می‌شویم. لوی می‌گوید دست همه بازماندگان حتی قربانیان، آلوده است. همه باید برای آنچه رخ داده شرمنده باشیم. مساله بر سر بازنمایی و توصیف مو به موی فضا و جغرافیای دهشت نیست، بلکه باید کاری کرد تا از پیشروی و سرایت آن جلوگیری شود. اردوگاه مکان مواجهه با ابتذال انسان بودن است؛ جایی که آدمی با حدهای حقیرانه خود آشنا می‌شود. پریمو لوی چنین حوزه‌ای را ناحیه خاکستری نامگذاری کرده.

وجه ممیزه اردوگاه با سایر مکان‌ها، تجربه ترس و خشونت نیست. پریمو لوی با سماجت این ایده خود را پیگیری می‌کند و به همه گوشه و کنارها سرک می‌کشد تا نشان دهد منطقه خاکستری عبارت از هر مکانی است که در آنجا راضی بودن و بقا یافتن سرپوشی برای شرمساری می‌شود؛ شرمساری از دیدار با حقارت انسان، شرمساری از روبه‌رو شدن با حداقل‌های جسمانی بشر و در پایان، لوی برخلاف همه روایت‌ها و نمایش‌هایی که به بازنمایی اردوگاه‌های نازی می‌پرداختند، مدعی شد که متفقین دروازه هیچ اردوگاهی را نگشوده‌اند و هیچ بازمانده‌ای آزاد نشده، بلکه منطقه خاکستری در هیئت مایعی چرب و بدبو از درز دیوارها نشت کرده و منطق حقارت و ستایش از وضع موجود را به برنامه‌های تلویزیونی، به سلامت روانی و خطابه‌های روانشناسان موفقیت و به قول خودش، «یک مشت مهملات» سرایت داده.

فیلیپ گراس/عکس از سایت روزنامه گاردین

گفت‌وگوی اختصاصی «شرق» با فیلیپ گراس رمان‌نویس انگلیسی

نوشتن از راه تقلید

محمدجواد استادی
info@ostadi.ir

«در ادامه مصاحبه‌هایم، فیلیپ گراس را انتخاب کردم. به سختی و بعد از چند بار مذاکره و آگاهی از نیت ما برای انجام این مصاحبه‌ها، و روزنامه‌ای که آن را منتشر خواهد کرد، حاضر به گفت‌وگو شد. برخلاف برداشت اول من که او را فردی خشک و جدی فرض کردم در روند گفت‌وگو این برداشت کاملاً تغییر کرد. فیلیپ گراس را مردی بااخلاق، بشاش و با احساس یافتم. فیلیپ گراس، شاعر، نمایشنامه‌نویس و رمان‌نویس مشهور بریتانیایی و متولد سال ۱۹۵۲ میلادی است. او در دلابول (کورنوال) متولد شد و در پلیموث بزرگ شد. او هم‌اکنون در پنارث - ولز جنوبی- زندگی می‌کند. تخصص اصلی او تدریس نویسندگی خلاق است و در دانشگاه گلامورگان به عنوان استاد برتر نویسندگی خلاق انتخاب شده است. از جمله جوایزی که تاکنون اخذ کرده، می‌توان به جایزه تی‌اس الیوت (سال ۲۰۰۹) برای مجموعه شعر «سفره‌های آب زیرزمینی»، جایزه گریگوری در سال ۱۹۸۲، مسابقه ملی شعر در سال ۱۹۸۱ و کتاب سال ولز برای کتاب «از سوراخ سوزن نگاه می‌کنم» اشاره کرد. آثار او شامل مجموعه‌های شعری مثل «کارخانه یخ»، «پسر لوک هیچ کجا»، «شناسه»، رمان‌هایی برای جوانان همچون «رفتن برای سنگ»، «باغ توفان» (انتشارات آکسفورد)، نمایشنامه‌های رادیویی و متون اپرایی است. از جمله کارهای استثنایی و جالب او نگارش داستان‌های ترسناک برای نوجوانان است.

-آقای گراس، لطفاً در مورد خودتان برای ما صحبت کنید. فیلیپ گراس کیست؟

واقعاً چه کسی می‌تواند به چنین سوال مهمی که به هستی بازمی‌گردد پاسخ دهد. اما بر اساس حقایقی که جنبه پنهانی نیز ندارد فیلیپ گراس یک شهروند ۵۸ساله بریتانیایی است که فرزند پدری با اصالت استونیایی (او یک پناهنده دوران جنگ بود که با اشغال کشور خود به وسیله ارتش‌های روسیه و آلمان از آنجا مهاجرت کرد) و مادری کورنوال (ناحیه‌ای در دورترین بخش‌های ناحیه باختری انگلستان) است. خب، پدربزرگ مادری من متولد هندوستان است. من در منطقه ولز زندگی می‌کنم؛ منطقه‌ای که در واقع خود کشوری در دل بریتانیا است. به طور خلاصه باید با افتخار بگویم من محصول یک جهان هم‌پیوند و به‌هم‌آمیخته هستم. نویسنده‌ای هستم که در حوزه‌های مختلف ادبیات قلم زده و فعالیت کرده‌ام. اما شعر برای همیشه قلب و روح من را تسخیر کرده است.

-شما برنده جایزه‌های ادبی معتبری هستید مثل جایزه تی‌اس الیوت. نظرتان راجع به جوایز ادبی چیست؟

باید توجه کرد این جوایز هیچ‌گاه نباید موجب اغوای ما شوند. به اعتقاد من ما باید همه تاثیرات این جوایز را در نظر داشته باشیم. و نسبت به هر دو جنبه اقداماتی که اهداکنندگان این جوایز انجام می‌دهند و نمی‌دهند آگاه باشیم. اهدای جایزه به تو باعث نمی‌شود تبدیل به نویسنده یا شخصی متفاوت و جدید نسبت به شخصیت قبلی (پیش از اخذ جایزه) شوی و فراموش نکنید که هیچ قاضی غیرقابل لغزش و بی‌غرض و کاملاً عادلی را نمی‌توان در دنیای ادبیات یافت. اما از سوی دیگر اهدای این جوایز باعث می‌شود سیلی از مخاطبان جهان به سوی کتاب‌های شما هدایت شوند و این مخاطبان آثار شما را برای مطالعه انتخاب کنند و به عبارتی دیگر آثارتان را به شکلی سخاوتمندانه و به طور سفارشی بخوانند. البته آنها حتماً انتظار خواهند داشت ویژگی‌ها و ارزش‌های ژرف و ویژه‌ای را درون این آثار بیابند. تقریباً همه انواع اشعار به این نوع توجه و نگاه نیاز دارند و بازپرداخت به آنها بر اساس این نوع توجه‌ها مناسب خواهد بود.

-شما از دوران نوجوانی به شکل جدی شروع به نوشتن کرده‌اید. چرا و چگونه؟

مگر جز این است که بیشتر نویسندگان از دوران نوجوانی شروع به نوشتن کرده‌اند. دوران نوجوانی ایامی است که ما شروع به کشف و بررسی جهان اطراف خویش می‌کنیم، نسبت به آنچه پیرامون ما وجود دارد شگفت‌زده می‌شویم و به آزمایش آنچه می‌یابیم می‌پردازیم. آزمایش‌ها و تجربه‌هایی که از راه‌های گوناگون شکل می‌گیرند مثل فکر کردن و اندیشیدن، یا حتی ابزارهایی مثل لباس پوشیدن، آرایش کردن و البته نوشتن هم راه‌حل‌هایی هستند. در مورد خود من باید بگویم نوشتن را از راه تقلید آموختم؛ تقلید از نویسندگانی که مورد علاقه‌ام بوده‌اند. به نظر من احتمالاً این روش بهترین و طبیعی‌ترین شیوه برای آموزش و یادگیری است.

-خب شما به عنوان یکی از مهم‌ترین استادان خلاقیت در جهان شهرت دارید. خلاقیت چیست؟

سوال خیلی بزرگ و مهمی را مطرح می‌کنید. به اعتقاد من خلاقیت بخشی از روند تغییر و دگرگونی جهان است. به عبارتی توانایی ترکیب وهم‌آمیزی همه امکانات جهت نیل به نظم و ساختاری متفاوت است. خلاقیت، رسیدن به فرمی اساسی است که ممکن است دقیقاً متناسب با نیازها و شرایط جدید باشد. خلاقیت چیزی شبیه به یک تجربه یا آزمایش است و حتی شاید بتوان آن را به یک بازی تشبیه کرد. این مدل‌ها که موجب ایجاد تغییر می‌گردند الگوهایی نیستند که خیلی ساده گذشته را تکرار کنند، البته ممکن است موجب وقوع اشتباهاتی نیز شوند. اگر خیلی ساده بگویم خلاقیت همان کاری است که طبیعت همیشه انجام می‌دهد (که البته برخی اوقات بی‌رحمانه نیز هست). با همه اینها، خلاقیت در ذهن من هماهنگ و همساز با یک دیدگاه معنوی و معناگرا است.

-شما نمایشنامه هم می‌نویسید. تفاوت یک داستان و نمایشنامه را در چه می‌بینید؟

یک نمایشنامه در لحظه اتفاق می‌افتد، در زمان حال. خلاقیت در نمایشنامه تا حد زیادی به حضور فیزیکی بازیگران، انسجام موجود در فضا و فضاهای بین آنها وابسته است. دقیقاً به همان اندازه‌ای که داستان به کلمات وابسته است. در نمایشنامه می‌توان هر کاری را در لحظه انجام داد. بی‌صدا و آهسته. در حالی که در یک رمان برای یک اتفاق مشابه اینچنینی در نمایشنامه باید حداقل یک فصل را اختصاص داد.

- باز هم از خلاقیت صحبت کردید. چگونه باید خلاقیت‌مان را پرورش دهیم؟

توصیه می‌کنم خوب نگاه کنید، گوش فرادهید. گاهی اوقات ساکت و بی‌صدا گوشه‌ای بنشینید. خیلی سخت کوشش کنید و بعد بازی را آغاز کنید.

- شما یک نویسنده معروف ادبیات کودک و نوجوان هستید. چگونه برای بچه‌ها داستان ترسناک می‌نویسید؟

البته این نوع از نوشتن (داستان ترسناک برای کودکان) مربوط به یک دوره مشخص از دوران نویسندگی من است اما شاید پاسخی که به سوال شما می‌دهم برایتان غیرمنتظره باشد. از دید جهان‌بینی و اعتقادی من یک کویکر هستم. یک گروه مذهبی با ریشه‌های عمیق تفکرات مسیحی اما با نگرش و بینشی روشن و باز نسبت به سایر ادیان. در تفکرات و اندیشه‌های ما رویکرد صلح‌آمیز و تلاش برای صلح از اهمیت بسزایی برخوردار است. اما من معتقدم به هر حال ما باید همیشه برای مواجهه با خشونت و آسیب‌های ناشی از آن آماده باشیم و تدارک ببینیم و هر آنچه را که عامل ایجاد خشونت است در نظر بگیریم و همیشه از پیش برای کمک آماده باشیم. من نگارش داستان‌های ترسناک را زمانی آغاز کردم که فرزندان من طعم روبه‌رویی با این مساله (خشونت) را در سنین نوجوانی چشیدند. من قصد داشتم آنها با مطالعه نوشته‌های من درکی درست از این مسائل به دست آورند و برای روبه‌رویی با آن آماده شوند.

-«سفره‌های آب زیرزمینی» اثری استعاری به نظر می‌رسد. راجع به استعاره چه نظری دارید؟

تمام این اشعار پیرامون آب هستند. هم‌مرز و نزدیک با ادبیاتی مات و رنگ‌پریده شبیه مصب ورودی رودخانه سیورن. به نظر من استعاره خوب همان‌گونه است که باید باشد. به همان کیفیت و قدرت و استحکام موضوعی که استعاره نشانه و نمادی از آن است. نکته بسیار شگفت‌انگیزی که در مورد آب وجود دارد این است که شما می‌توانید چیزهای فراوانی را که درون آن منعکس شده است، بیابید.

-«از سوراخ سوزن نگاه می‌کنم» ترکیبی از اشعار شما با عکس‌های سیمون دنیسون است. آیا می‌توانیم عکس‌ها و اشعار را از هم جدا کنیم؟

ببینید شعر می‌تواند کاملاً و به تنهایی به خود متکی باشد. شعر می‌تواند مکاشفه و تعمقی درباره بینش و اعتقاد باشد. درباره هنر و عکاسی و خیلی چیزهای دیگر. اما شاید برای شما جالب باشد که بدانید بعد از آنکه من اشعار را به عکس‌های دنیسون اضافه کردم او به من گفت تاکنون هرگز از این منظر و دریچه به عکس‌های خود نگاه نکرده است.

-تفاوت نوشتن برای کودکان و بزرگسالان در چیست؟

من هرگز نمی‌خواهم چیزی برای بچه‌ها بنویسم که نمی‌خواهم توسط بزرگسالان خوانده شود. من نوشتن برای بچه‌ها را به این خاطر دوست دارم که می‌توان مطالبی را نوشت که هم کودکان و هم بزرگسالان از خواندن آن لذت ببرند و به فکر فرو روند. البته با هم و به صورت مشترک. برخی نویسندگان به نگارش تجربیاتی می‌پردازند که کودکان هرگز این تجربیات را نداشته‌اند یا هنوز ندارند یا شاید در آینده داشته باشند یا حتی ممکن است اصلاً بنا نباشد این مسائل را تجربه کنند. بنابراین این نوع نوشته‌های بزرگسالان مناسب کودکان نیستند. اما من می‌خواهم همان مطالبی را که برای بچه‌ها می‌نویسم برای بزرگسالان نیز مناسب باشد. همه بزرگسالان روزگاری بچه بوده‌اند.

-چطور شخصیت‌های آثارتان را خلق می‌کنید مثلاً شخصیت دود در «Marginaliens»؟

این شخصیت‌ها در واقع شخصیت‌هایی هستند که خودشان عامل خلق خودشان هستند. سپس شما می‌توانید سایه‌روشن‌هایی از عناصری را که قبلاً تجربه کرده‌اید، خوانده‌اید یا در افرادی که ملاقات کرده‌اید دیده‌اید به آنها اضافه کنید. اما اگر شما نیت کنید با هدف و قصد معین و مشخصی شخصیتی را خلق کنید احتمال دارد شکست بخورید.

-با توجه به رشد تکنولوژی جایگاه کتاب را در آینده ادبیات چگونه ارزیابی می‌کنید؟

باید بگویم واقعاً هیچ‌کس پاسخ این سوال را نمی‌داند، حتی افرادی که به شکل حرفه‌ای به صنعت چاپ و نشر اشتغال دارند. به نظر من نویسنده‌ها نیز بر اساس تغییرات تکنولوژیک و ابداعات جدید، روش‌ها و شیوه‌های جدیدتر و به روزتری را به کار می‌گیرند. هر چند نوشتن به شیوه‌های قدیمی نیز همچنان ادامه می‌یابد. همه ما می‌دانیم که اختراع سینما یا تلویزیون موجب از بین رفتن و منسوخ شدن رادیو یا درام‌های صحنه‌ای نشده است. (هر چند از نظر اقتصادی بین آنها تعادل برقرار نیست.) من فکر می‌کنم ما بعدها برای نوشتن با گزینه‌های متنوع زیادی روبه‌رو خواهیم شد و هر گزینه‌ای که قدرت جذب و انتقال مفاهیم بیشتری داشته باشد، بهتر و مناسب‌تر خواهد بود.

-راجع به تفاوت‌های ادبیات شرق و غرب چه دیدگاهی دارید؟

برای پاسخ به این سوال باید دانش جامع و کافی در اختیار داشت. البته قطعاً من این دانش را ندارم. اما باید بگویم من اصولاً از به کار بردن واژه شرق و غرب به این شکل فراگیر و مستمر تعجب می‌کنم. فرهنگ جهانی بسیار متنوع و چندوجهی است. و این تصادف سیاست و تاریخ است که برخی اوقات موجب ایجاد تفاوت‌های اینچنینی و فائق آمدن برخی از آنها بر بقیه می‌شود. در دوران کودکی من واژه شرق و غرب برای بیان و مشخص کردن تمایز میان جهان کمونیستی و غرب دموکراتیک اتخاذ شده بود؛ تقسیم‌بندی و تعریفی که امروزه کاملاً بی‌معنی به نظر می‌رسد. در حال حاضر واژه شرق بیشتر کشور چین را به ذهن متبادر می‌کند. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که مملو از تفاوت‌های غنی و پرارزش است. و من دوست دارم به این ناهمسانی‌ها و اختلافات احترام بگذارم.

-شما چه تصویری از ایران در ذهن دارید؟

من ایران را به عنوان وارث یک فرهنگ کهن، پیچیده و بسیار غنی می‌بینم که در حال حاضر فقط یک جنبه عمومی و کلی آن از سوی جهانیان دیده می‌شود.

-از میان افراد مهمی که تاکنون ملاقات کرده‌اید چه کسی بیشترین تاثیر را بر شما گذاشته است؟

واقعیت این است که از نظر من ملاقات و همنشینی با افرادی که شما آنها را مهم می‌نامید نمی‌تواند عامل عمده و اساسی در نوشتن باشد. البته افرادی وجود دارند که نویسنده‌های خوبی هستند یا به طور کل انسان‌های خوبی هستند و روی روش‌های کلی و عمومی زندگی من تاثیرگذار بوده‌اند.

-راجع به نقد ادبی چه نظری دارید؟

فکر می‌کنم نقد ادبی شکل و صورتی تخصصی از مطالعه و خواندن است. اگر مردم از مقوله نقد ادبی در راستای گسترش، توسعه و عمق‌بخشی به قدرت خواندن و مطالعه کردن خود استفاده کنند و به بینش جدیدتر و امکانات تازه‌ای دست یابند، نقد ادبی مناسب و کارآمد خواهد بود. اما اگر نقد ادبی بخواهد برای مردم مشخص کند که چه آثاری ارزش خواندن دارند و همین طور بخواهد واکنش مخاطب نسبت به آثار را مشخص و تعیین کند من اصلاً آن را نمی‌پسندم. ترجیح می‌دهم با مخاطبانی عادی و معمولی سر و کار داشته باشم.

-اشعار شما مبتنی بر الهام هستند یا اشعاری تکنیکی و صرفاً ادبی؟

من اصلاً نمی‌توانم تصور شعری را داشته باشم که فقط حاصل یکی از این دو روش باشد. شعر حاصل یکی از این دو نیست. الهام واژه مفیدی است برای بخشی از کارها که موضوع آنها کاملاً تحت کنترل و آگاهانه نیست. از نظر من شعر خوب حاصل ارتباط مناسب، کارآمد و منطقی بین سر و قلب و بدن است.

-خب بگذارید راجع به مقوله پرحاشیه‌ای مثل ممیزی صحبت کنیم.

تجربه اثبات کرده ما در جهانی زندگی می‌کنیم که کشمکش و درگیری و فشارهای فراوان، تزلزل و ناامنی وجود دارد که همه این مسائل خود ناخواسته موجب ایجاد ممیزی می‌شود. اما خواسته ادبیات این است که در جهانی فعالیت کند که اختلافات و تفاوت‌ها مورد مدارا و تحمل واقع شوند و حتی به عنوان عاملی برای غنی‌سازی و اصلاح به کار روند. گاهی ممکن است یک اثر ادبی از یکسری خطوط و مرزها تجاوز کند اما باعث کمک به بهبود شرایط و اصلاح اوضاع شود.

-رگه‌هایی از دیدگاه‌های مذهبی در آثار شما دیده می‌شود، درست است؟

به نوعی در سوال‌های گذشته این موضوع را نشان داده‌ام. خصوصاً زمانی که راجع به کویکرها صحبت کردم. کویکرها به میزان کمی به اعتقادات صریح و روشن فردی و به میزان بیشتری هم به روش و راه و رسم زندگی افراد و تاثیر این راه و روش‌ها بر دیگران علاقه‌مند هستند. اما باید صادقانه بگویم که ترجیح می‌دهم کلمه اعتقاد را به کار نبرد زیرا واژه اعتقاد بر دیدگاه‌ها، آرا و باورهایی که می‌تواند در کلمات مختلف فشرده شود، دلالت دارد. هر چند به هر حال برای داشتن یک نگرش و رویکرد، و حرکت به سوی عمق‌بخشی و خلاقیت فطری بیشتر در زندگی توجه به چیزی که یک فرد مذهبی آن را «خدا» می‌نامد بسیار مهم است. حتی بسیار از افرادی که نمی‌توانند خودشان را مومن ببینند این گونه هستند.

-اقتباس چیست و کدام نوع اقتباس بهتر است؟

اقتباس از دید من به معنی انطباق از یک فرم هنری به فرم دیگر است. مثلاً از رمان به فیلم. اما اگر اجازه دهید می‌خواهم در مورد موضوع دیگری که بی‌ارتباط با اقتباس نیست صحبت کنم. در مورد ترجمه. به اعتقاد من ترجمه موضوعی به شدت قابل بحث و توجه است به خصوص در حوزه شعر. یک دیدگاه دانشگاهی معتقد است: «شعر در ترجمه از دست می‌رود.» تقریباً غیرممکن است که بتوان از تاثیر اصلی قطعات شعری مثل ریتم، صدا و مفهوم آنها (با همان زیبایی اولیه) از زبانی به زبان دیگر محافظت کرد. من فکر می‌کنم هنگام ترجمه ما با دو راه‌حل روبه‌رو هستیم. یک راه روشی علمی و استاندارد است. ترجمه واژه به واژه. تلاش در جهت نیل به معنی حقیقی و کاملاً منطبق بر ایده اولیه و متن اصلی. به عبارت دیگر پهلو به پهلو با اصل و منشاء متن. به این شکل حداقل مخاطب می‌تواند حس صدا را در متن (شعر) دریابد حتی اگر نتواند زبان اصلی را بخواند. روش دوم، که شیوه‌ای متفاوت است، «ورسیون» نامیده می‌شود. در این شیوه شاعری بااستعداد، شعری را از زبان دیگری می‌گیرد و با تکیه بر مواد و عناصر آن شعر، اثری جدید از خود می‌سراید. البته فراموش نکنید که این فرد باید همواره به روح و جوهره اصلی اثر احترام بگذارد و همواره به حضور نویسنده اصلی و مفهوم مورد نظر او اعتراف کند هر چند هیچ‌گاه نباید مدعی باشد که این همان اثر اصلی است. اما در مورد اقتباس. من فکر می‌کنم در این مورد هم اصلی مشابه صدق می‌کند. یک فیلمساز مستعد ممکن است بخش‌های زیادی از یک رمان را برای خلق و ساخت یک فیلم موفقیت‌آمیز حذف کرده و کنار بگذارد. و باید گفت محصول نهایی همان قدر متعلق به دیگران است که متعلق به نویسنده. هر چند حتماً باید از نویسنده اصلی قدردانی کرد. مثلاً من فکر می‌کنم فیلمساز روس، تارکوفسکی، فیلمی فوق‌العاده و زیبا بر اساس رمان علمی - تخیلی سولاریس (نوشته نویسنده لهستانی استانیسلاو لم) ساخته است. اما واقعیت این است که تمام حالات و پیام‌های فیلم سولاریس متعلق به تارکوفسکی است. (و جالب اینکه نسخه‌ای که امریکایی‌ها اخیراً از همان کتاب ساخته‌اند کاملاً متفاوت است) بنابراین، اصول من برای هر دو مورد (ترجمه و اقتباس) به این صورت خواهد بود:

۱- مترجم یا فرد اقتباس‌کننده باید به خالق اصلی اثر که باب آن مفهوم را مفتوح کرده، اشاره کند یعنی در واقع هرگز نباید ایده را سرقت کرد.

۲- باید به ریشه اصلی و اساسی مورد نظر خالق احترام گذاشت حتی اگر به آن اعتقادی نداشت یا با آن مخالف بود. به عبارتی دیگر حق پنهان کردن یا واژگون کردن آن مفهوم وجود ندارد.

۳- و در نهایت باید آزادی هنری را در ساخت یک فیلم یا متن ادبی یا هر اثر هنری دیگر برای خود قائل شویم. من معتقدم که هر رسانه‌ای سطوحی خاص و مشخص از تجربه‌ها را دارد که آن رسانه را جهت کاوش و اکتشاف آماده می‌کند. به عنوان مثال به نظر من ادبیات محملی مناسب برای تجسم ویژگی‌ها و حالات پنهانی و درونی پیچیده شخصیت‌ها است. در حالی که از سوی دیگر فیلم (سینما) کاربردی عالی و ارزشمند در معرفی حجم بزرگی از اطلاعات راجع به مکان، اعمال و اتفاقات متفاوت و مختلف را به صورت آنی و لحظه‌ای دارد. عکاسی در بازنمود و تصویرگری طبیعی و بدون نقص و عاری از اشتباه صحنه‌ها و منظره‌های مختلف بسیار کارآمد و توانا است در حالی که مثلاً برگ‌هایی که در یک نقاشی با آنها روبه‌رو می‌شویم آزادند تا ویژگی‌های انتزاعی از فرم و رنگ و تعادل را کشف کنند. و قضیه به همین ترتیب ادامه دارد.

-خب چطور است راجع به سبک صحبت کنیم.

ترجیح می‌دهم راجع به این مساله صحبت نکنم.

- اما با توجه به نوع نوشته‌های شما علاقه‌مندم که نظرتان را بدانم.

خب، من فکر می‌کنم که سبک یک نویسنده باید بر اساس نیازهایی که برای نوشتن وجود دارد پدیدار شود، نه بر اساس قواعد و اصول حرفه‌ای. واژه‌هایی مثل سبک رئالیسم جادویی به ما آزادی‌های خاصی را برای کارمان می‌دهند و به نوعی به درک و فهم ما از سوی مخاطب کمک می‌کنند. من معتقدم تو هیچ‌گاه نباید محدود باشی و مجبور باشی که مثلاً یک رمان را با شیوه رئالیسم جادویی بنویسی. تو باید کتابی را بنویسی و به شکلی هم بنویسی که به آن نیاز داری؛ اثری که به شکلی طبیعی از موادی که با آنها کار می‌کنید متولد شود و شروع به رشد کند. بگذارید سوال‌تان را این‌گونه اصلاح کنم که آیا نویسندگان باید ابراز کنند که عضو یک جنبش خاص و ویژه هستند؟ در پاسخ به این سوال می‌گویم که عضویت در چنین گروه‌هایی می‌تواند به شدت نویسنده را محدود کند. البته اگر عضویت به این معنی باشد که فرد باید با گزینه‌ها و انتخاب‌های نویسندگان دیگر مخالفت کند. (یا حتی خود فرد در زمان‌های گذشته)

-برای نویسنده‌ها و همکاران ایرانی خود چه پیامی دارید؟

پیام من برای آنها بسیار کوتاه اما ظریف است. ما باید همگی با هم رابطه و تبادل نظر داشته باشیم. من معتقدم همه افراد بشر از هر نژاد و فرهنگ و ملیتی باید (به خاطر نسل بشر) تلاش کنند از فرهنگ‌ها و کارهای یکدیگر آگاه شوند. و باید راه‌هایی را برای ایجاد دیالوگ و گفت‌وگو درباره این فرهنگ‌ها بیابیم.

خبر

جشنواره «مانتووا» در شهریور

جشنواره ادبی «مانتووا» که میزبان نویسندگان و روزنامه‌نگاران بین‌المللی است، با حضور هنرمندان عرصه‌های مختلف هنری ماه آینده در ایتالیا آغاز به کار خواهد کرد. در این جشنواره ادبی که از ۸ تا ۱۲ سپتامبر (۱۷ تا ۲۱ شهریور) برگزار خواهد شد، بسیاری از نویسندگان صاحب‌نام جهان شرکت خواهند داشت. در جشنواره «مانتووا» از «فرناندا پیوانو» نویسنده فقید، منتقد موسیقی، خبرنگار و مترجم ایتالیایی که سال گذشته از دنیا رفت یاد می‌شود. این جشنواره به انتظار نویسندگانی همچون «فدریکو فورسیت» و «ادموند وایت» نویسنده و شاعر امریکایی، «آموس اوز» برنده جایزه «سالن کتاب تورین» در ماه مه سال گذشته (خردادماه)، «جان برگر»، «ژوزف اوکونور» و «حنیف قریشی» که پیش از این در این جشنواره ادبی حاضر بودند، خواهد نشست. در میان نام نویسندگان شرکت‌کننده در این جشنواره، نام «خواکین ناوارو والس» که تا سال ۲۰۰۶ رئیس خبرگزاری واتیکان بود، «نیکولو آمانیتی»، «مایوروکورونا»، «میکلا مورجیا»، «بنه‌دتا توباجی» و «آندره‌آ سگره» نیز به چشم می‌خورد. «فابیو جدا» نویسنده کتاب «در دریا تمساح هست» هم در میان نویسندگان حاضر در این جشنواره خواهد بود. وی به بررسی مرزهای میان ادبیات کودکان و بزرگسالان می‌پردازد و درباره آنها صحبت می‌کند. علاوه بر برنامه گسترده برای نویسندگان و خبرنگاران، رویدادهای مربوط به عرصه هنر از جمله سینما نیز با حضور «مارینا اسپادا» کارگردان ایتالیایی مرور و بررسی می‌شوند و فیلم او به نام «شعری که به من می‌نگرد» در جشنواره نمایش داده خواهد شد. این جشنواره ادبی با کنسرت، نمایش‌های تئاتری و نمایشگاه‌های مختلف هنری همراه خواهد بود. جزییات این جشنواره که امسال چهاردهمین دوره برگزاری‌اش را سپری می‌کند، هر روز در سایت جشنواره قرار خواهد گرفت.

قهوه فروشی مارگارت اتوود

«مارگارت اتوود» نویسنده مشهور کانادایی برای جمع‌آوری مبالغی جهت کمک به پرندگان کمیاب، قهوه مخصوص خود را به بازار فرستاد. همه ماجرا از آنجا شروع شد که مارگارت اتوود سال پیش با انتشار جدیدترین رمانش با عنوان «سال سیلاب» راهی تورهای معرفی کتابش شد. در یکی از این تورها که فیلمساز تورنتویی «ران من» او را همراهی می‌کرد، به او پیشنهاد داد برای جمع‌آوری کمک‌های مالی جهت حمایت از پرندگان، وارد یک کار تجاری شود. این کار تجاری حمایت از نوع جدیدی از قهوه مشهور به دوستدار پرندگان است که تاکنون با حمایت کمپانی بالزاک به بازار می‌آمد. این قهوه که در سایه رشد می‌کند، از غنای بیشتری برخوردار است و علاوه بر آن به خاطر ایجاد فضایی پرسایه، به محل رشد برخی از گونه‌های کمیاب پرندگان در محیط زیست نیز بدل شده است. قرار است اتوود با همکاری با شرکت بالزاک که انواعی از این قهوه را تولید می‌کند و آن را در کافه‌های خود به فروش می‌رساند، قهوه خود را توزیع کند و بخشی از درآمد حاصل از آن را به بنیادهای حمایت از پرندگان اختصاص دهد. به این ترتیب از هر کیلو از قهوه اتوود که به قیمت ۱۵/۵ دلار در هر پوند به فروش می‌رسد، یک دلار آن به انجمن محافظت از پرندگان جزیره «پله» و ۲۵ سنت آن به مرکز حمایت از پرندگان مهاجر تعلق می‌گیرد تا صرف حمایت از تلاش‌های حفاظت از پرندگان شود. اتوود که رئیس پیشین انجمن قلم کاناداست، چندی پیش در مصاحبه‌ای گفته بود در جهان پرندگان زندگی می‌کند. او در رمان «داستان‌های اوریکس و کریگ» نیز درباره حمایت از محیط زیست سخن گفته است. این قهوه که با نام اتوود به بازار می‌آید، ترکیبی از قهوه سایه‌دوست بولیویایی و مکزیکی است. این ترکیب را اتوود با مزه کردن ترکیبات مختلف انتخاب و به بازار ارائه کرده و از همین هفته در کافه‌های بالزاک در تورنتو عرضه می‌شود. انوره دو بالزاک نویسنده مشهور فرانسوی قرن نوزدهم خود از عاشقان قهوه بود و از او نقل شده که «قدرت زندگی من قهوه است».

رکوردشکنی رمان «موراکامی» در کره جنوبی

سومین جلد از جدیدترین رمان «هاروکی موراکامی» نویسنده پرفروش ژاپنی در حالی که به زودی به زبان کره‌ای منتشر می‌شود، سروصدای زیادی در این کشور برانگیخته است. جلد سوم این رمان که با عنوان Q841 منتشر شده، از دیروز راهی کتابفروشی‌های کره جنوبی شد. بزرگ‌ترین کتابفروشی آنلاین کره جنوبی از هفته پیش شروع به پیش‌فروش اینترنتی این کتاب کرد و با ثبت سفارش هفت هزار نسخه‌ای، این کتاب منتشرنشده را در راس پرفروش‌ترین اثر هفته قرار داد. این اثر موراکامی که در سراسر کشور به اثری پرفروش بدل شده، بیش از همه با استقبال نسل جوان این کشور روبه‌رو شده است. جلد اول و دوم این سه‌گانه مرداد و شهریور سال پیش به کتابفروشی‌های کره ج